

پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران

دوره ۷، شماره ۱

بهار و تابستان ۱۳۹۶، صص ۷-۲۹

## فرهنگ و شخصیت در اصفهان مطالعه‌ای انسان‌شناختی در باب یک گونه شخصیتی در شهر اصفهان

جبار رحمانی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۲/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۱۰

### چکیده

در این مقاله به دنبال ارائه طرحی بر اساس مطالعه میدانی برای ترسیم الگوی «شخصیت پایه فرهنگی» هستیم که در آن ملاحظات روش‌شناسی به کار برده شده باشد تا علاوه بر تأکید بر زمینه‌مند بودن مطالعات فرهنگ و شخصیت، یکی از حوزه‌های فرهنگی غنی ایران یعنی فرهنگ شهری اصفهان از این منظر بررسی شود. در این مقاله با تکیه بر روش‌های مردم‌نگارانه از یک‌سو و تجربه زیسته پژوهشگر در فرهنگ اصفهان و مصاحبه با اطلاع‌رسان‌های بومی و یا دارای تجربه زیسته دراز مدت در این شهر از سوی دیگر تلاش شده به مسئله‌ای محوری یعنی «الگوی شخصیت پایه اصفهانی» پرداخته و ابعاد و عملکردهای آن ترسیم شود. سه مؤلفه بنیادین «شخصیت اصفهانی» (مفهومی با روشنی نسبی و دارای یک اجماع شناختی نسبتاً گسترده) را می‌توان نظم، ترتیب و آداب‌مندی دانست. این قالب‌های معنایی در نظام تربیتی این شهر تا حد زیادی نهادینه شده و به نظام تعاملات کنشگران با دیگران، درون جامعه و حتی با «غیرخودی» شکل می‌دهد. می‌توان گفت غلبه کنش عقلانی معطوف به هدف در این نظام فرهنگی سبب شکل‌گیری خصایص آن شده است. در نهایت این مطالعه بیانگر آن است که نظام‌های فرهنگی در شبکه‌ای از شخصیت‌های پایه، برخی از وجوه را برای تداوم انسجام و بازتولید فرهنگی خودشان نهادینه کرده‌اند؛ در این‌گونه شخصیت رایج در اصفهان این مسئله خصایصی را ایجاد می‌کند که در اذهان عمومی در قالب کلیشه‌های فرهنگی مانند «حسابگری»، «زرنگی» و ... باز نمود می‌یابد. این مقاله تلاشی است برای تفسیر فرهنگی ذهنیت بیرونی از این فرهنگ و گروهی از کلیشه‌ها که از خلال یک بازخوانی انسان‌شناختی بررسی شده‌اند.

**کلیدواژه‌گان:** اصفهان، حوزه فرهنگی، شخصیت پایه، فرهنگ، مردم‌نگاری.

## مقدمه

مطالعات خلیقات هرچند در علوم اجتماعی چندان رایج نیست اما در قرن بیستم برای مطالعه نسبت فرهنگ و شخصیت از دیدگاه علوم اجتماعی تلاش‌هایی شده است. این نوع از مطالعات بیانگر رویکردی علمی در مطالعه شخصیت هستند بی‌آنکه هدف ارزش‌گذاری و داوری داشته باشند. مسئله اصلی این نوع رویکردها در علوم اجتماعی، آن است که به چرایی و سازوکارهای شکل‌گیری الگوهای شخصیتی به صورت تدریجی و در زمانی در تعاملات جمعی و فردی و نهادهای اجتماعی و تأثیر آن‌ها در اعضای جامعه پرداخته شود. در برخی از نظریه‌های جامعه‌شناسی از جمله نظریه بوردیو به این الگو عادت‌واره گفته شده است (بنگرید به جنکینز، ۱۳۸۵: ۵۵)؛ یعنی ساختارهایی که در فرد درونی شده‌اند و ما اغلب به صورت ناخودآگاه بر اساس آن‌ها عمل می‌کنیم و در عین حال تا اندازه‌ای خلاقیت و عاملیت را در خود دارند و بنابراین کنشگران بر اساس ساختارهای از پیش تعیین‌شده در آن‌ها عمل نمی‌کنند.

اینکه «ایرانیان» چگونه شخصیتی دارند، سال‌هاست در مطالعات مختلف علوم اجتماعی و تاریخی و روان‌شناختی مطرح شده است. این نوع مطالعات که بیشتر می‌توان پیشینه آن‌ها را در برخی از منابع از جمله کتاب *خلقیات ما/ ایرانیان* اثر جمال‌زاده (۱۳۷۱) دید، بیانگر تلاشی است که بر مبنای توصیفات سفرنامه‌ها و ناظران خارجی، ویژگی‌های اصلی شخصیت ایرانی را ارائه می‌کنند. علاوه بر آن تلاش‌های دیگری نیز برای ترسیم شخصیت ایرانی از طریق مشاهدات سفرنامه نویسان انجام شده است (امیر، ۱۳۹۶). نکته اصلی آن است که فارغ از این نوع مطالعات که بیشتر در حوزه عمومی و متخصصان غیردانشگاهی رواج دارد و اگر از موارد خاصی بگذریم تلاش زیادی برای ترسیم شخصیت کلی «ایرانیان» در حوزه دانشگاهی نشده است. استقبال مخاطبان عمومی از کتاب‌های معدودی که گاه با زبان عمومی و گاه با زبان دانشگاهی در باب شخصیت ایرانیان می‌شود، بیانگر وجود تقاضایی اجتماعی برای درک پرسش «ایرانی بودن به چه معنا است؟» به شمار می‌آید. در این راستا می‌توان به منابعی چون ایزدی (۱۳۹۱)، جمال‌زاده (۱۳۷۱)، رضا قلی (۱۳۸۹) فراستخواه (۱۳۹۴)، قاضی مرادی (۱۳۸۹ و ۱۳۹۳)، سریع القلم (۱۳۹۰)، بازرگان (۱۳۹۰) و... استناد کرد. پرسمان محوری این منابع شخصیت ایرانی و الگوهای محوری آن است که هرکدام تلاش کرده‌اند در قالبی عام یا تخصصی آن را توضیح بدهند. روشن است که شاهد گرایش و تمایل به «علمی شدن» برخی از این مطالعات بوده‌ایم اما نکته اساسی در مفروض گرفتن نوعی تقلیل‌گرایی به مثابه اصل موضوع در تمام این کارها است یعنی «شخصیت ایرانی». در اغلب این منابع از کلیتی کمابیش مبهم صحبت می‌شود با عنوان «ایرانی». مفهومی که اگر از معنای سیاسی یا شهروندی آن بگذریم، اغلب استنادی است که در شرایط امروزی به‌طور بسیار ضمنی به ایران کنونی، فارس زبان‌ها و احتمالاً مردم مرکزی پهنه کشور که شیعه‌مذهب هستند اطلاق می‌شود. جامعه ایرانی که در این مطالعات مفروض گرفته شده است، یک کلیشه تاریخی مبهم است که اغلب از استناداتی بسیار نسبی

از دوران تاریخی هخامنشی آغاز می‌شود و تا دوره‌های میانه و بعد هم زمانه معاصر تداوم می‌یابد و در همه آن‌ها به «شخصیت ایرانی» به مثابه یک «واقعیت» ارجاع داده می‌شود که گاهی حتی جنسیت خاصی هم ندارد یا بهتر است گفته شود جنسیت مفروض مذکر دارد. جنبه‌های کلیشه‌ای این نوع مطالعات در کار امیر (۱۳۹۶) مورد نقد قرار گرفته‌اند که به خوبی نشان داده که علی‌رغم ادعای علمی بودن، بسیاری از مبادی اولیه کار علمی در بخش بزرگی از این گروه از آثار رعایت نشده است و تقریباً همه آن‌ها در گفتمانی مشابه، از کلیشه‌های رایج برای ادعاهایی شبیه به هم استفاده کرده‌اند.

مسئله «شخصیت ایرانی» در قالب‌های محلی مانند شخصیت تُرک، کرد، لر، اصفهانی، رشتی، قزوینی و ... همچنان در تاریخ و فرهنگ ما مطرح بوده و یک نوع دانش ضمنی از خصایص ساکنان اصلی هر ناحیه وجود داشته که حاصل تجربه‌های زیسته تاریخی اجتماعات از یکدیگر و همسایگان‌شان بوده است. یکی از این شخصیت‌های کلیشه‌ای در فرهنگ عمومی ما یک گونه شخصیت در اصفهان است که عموماً به «زرنگی»، «حاضرجویی»، «حسابگری» و «خساست» شهرت یافته است. این ایده که ترجمان فرهنگی عامه مردم در زمینه‌ای از عقل سلیم و شعور عمومی خودشان است بیانگر خصلت‌هایی در شخصیت این مردم است که به واسطه دیگران تجربه شده و مهم‌تر از همه در فرهنگ عامه خود این مردم هم رواج دارد و به اشکال مختلف گفته می‌شود. گونه «شخصیت خسیس» که در جوک‌های قومیتی رواج دارد، همیشه «شخصیت اصفهانی» را در قالب‌هایی از این دست تصویر می‌کند که افزون بر خصوصیت مزبور مذکر نیز هست. میان آنچه در کتاب‌های نامبرده از «شخصیت ایرانی» مطرح شده و فرهنگ عامه‌ای که «شخصیت اصفهانی» را به اشکال مختلفی بازنمایی کرده است، تمایزی وجود دارد؛ فرهنگ عامه با کمک استعاره و مفاهیم خودش آن را بیان می‌کند و ادعای علمی بودن ندارد و از این مدعیات در قالب کلیشه‌های فرهنگی برای مواجهه با امر فرهنگی پیش رو استفاده می‌کند بنابراین باید آن را در منطق و در بستر شعور عمومی عامه بررسی و تحلیل کرد. این منطق فرهنگ عامه، عمیقاً متمایز از ادعای شبه علمی کتاب‌های مورد اشاره است.

در این مقاله مسئله اصلی پرداختن به چیزی است که فرهنگ عامه ما در اشکال مختلف از آن به عنوان «شخصیت اصفهانی» یاد کرده است. مسئله اصلی آن است که چگونه می‌توان این کلیشه فرهنگی را فهمید و در گفتمان علمی چگونه باید آن را بازنمایی و تحلیل کرد یعنی پرداختن به «شخصیت اصفهانی» از منظری انسان‌شناختی؛ اما پیش از آنکه به این شخصیت بپردازیم، لازم است به مسئله حوزه‌ای فرهنگی به نام اصفهان پرداخته شود. چگونه باید این قلمرو فرهنگی را تعریف کرد؟

یکی از ضرورت‌های اصلی در مطالعات فرهنگ و شخصیت در فرهنگ ایرانی لزوم پرهیز از تقلیل‌گرایی و یکسان‌انگاری تنوع شخصیتی در ایران است. در باب الگوهای بنیادی شخصیت ایرانیان نمی‌توانیم یک فراگیری را تعریف کنیم. کلیت مفهومی ایرانیان را باید به خرده‌فرهنگ‌ها تقسیم و بعد تقسیمات فرعی را ایجاد کرد. به همین خاطر لازم است در

مطالعه شخصیت ایرانیان در گام اول آن را در سطح حوزه‌های فرهنگی کلان ایران تقسیم‌بندی کنیم. ایران مجموعه‌ای از حوزه‌های فرهنگی است که با هم در تعامل هستند و کلیتی به نام «ایرانیان» را می‌سازند. در مقاله حاضر بر مفهوم حوزه‌های فرهنگی به جای مفاهیم قومی و سیاسی تأکید شده، مسئله هویت قومی در ایران دلالت‌های سیاسی خاصی دارد که معمولاً در مقابل هویت رسمی مرکز و اکثریت تعریف می‌شود؛ اما مفهوم حوزه‌های فرهنگی این دلالت سیاسی را ندارد. ممکن است تقسیم‌بندی‌های حوزه‌های فرهنگی همپوشانی‌هایی با حوزه‌های قومیتی داشته باشند (مثلاً حوزه فرهنگی کردها) ولی در موارد متعددی فراتر از آن قرار می‌گیرد، از جمله در مورد حوزه‌های فرهنگی تاریخی مانند اصفهان، قزوین، رشت و ... .

طرح برخی از اسامی به عنوان حوزه فرهنگی، به معنای رد و طرد سایر بخش‌ها نیست، هرگونه کلیت منسجم فرهنگی در یک یا چند اجتماع شهری و روستایی و عشایری را می‌توان ذیل یک حوزه فرهنگی تعریف کرد. مفهوم حوزه فرهنگی در انسان‌شناسی مطرح شده است و بیانگر یک ناحیه جغرافیایی و دوره زمانی خاصی است که با اشکال نسبتاً پایدار محیطی و فرهنگی مشخص شده باشند. این مفهوم در انسان‌شناسی توسط کلارک و ایسلر (۱۹۷۵) و آلفرد کروبر (۱۹۳۱) توسعه یافت که به تمایزهای فرهنگی پایدار در عرصه‌های جغرافیایی تأکید دارد. معمولاً مرزهای ناحیه فرهنگی با مرزهای زبانی و قومی مشخص می‌شود و گاه در درون خود این ناحیه فرهنگی هم تقسیم‌بندی‌های فرعی را می‌توان یافت که بیانگر مرزهای فرهنگی درونی است.

در حوزه تمدنی ایرانی نیز این نوع نواحی فرهنگی را داشته‌ایم که در دوره‌های مختلف متغیر بوده است. یکی از ناحیه‌های فرهنگی مهم حوزه فرهنگی اصفهان است که به سختی می‌توان مرز آن را مشخص کرد. این حوزه فرهنگی گاه کلیت استان اصفهان امروزی را شامل می‌شود و گاه می‌توان آن را صرفاً در شهر اصفهان محدود کرد اما می‌توان آن را بر اساس شاخص زبانی، قلمرویی دانست که در آن اشکال متفاوتی از لهجه «اصفهانی» رواج دارد و شهرها و روستاهای مختلفی را شامل می‌شود اگرچه در ذهنیت ساکنان این نواحی تمایزی بین شهر اصفهان و شهرهای دیگری که لهجه اصفهانی داشته و خود را در مقابل دیگری اصفهانی معرفی می‌کنند، وجود دارد؛ به عبارت دیگر نوعی درجه‌بندی میان انواع «اصفهانی» وجود دارد؛ «اصفهانی اصیل» شهر اصفهان با «اصفهانی» خمین، نجف‌آباد و دهق و موارد دیگر. در ذهنیت درونی ساکنان این حوزه فرهنگی متمایز و بر اساس نوعی سلسله‌مراتب ارزشی است. در این نوشتار تأکید ما بر حوزه فرهنگی اصفهانی در شهر اصفهان است. نمی‌توان تصویری یکدست از همه ساکنان شهر اصفهان داشت بلکه باید آن را به‌صورت ترکیبی چندلایه از گروه‌های قومی و زبانی مختلفی در نظر گرفت که نظام‌های فرهنگی متفاوتی را به نمایش می‌گذارند. به همین دلیل انتساب اصفهان به لهجه اصفهانی، بخشی از واقعیت این جامعه است درحالی‌که تنوع گوناگونی از اجتماعات زبانی و قومی دیگر هم وجود دارند (مانند لرها و بختیارهای، کردها و افغانستانی‌ها، ترک‌ها و سایر گروه‌ها).

تأکید محوری مقاله حاضر بر «شخصیت اصفهانی» است، در این مقاله تلاش شده یکی از گونه‌های شخصیت فرهنگی در این شهر مورد بررسی قرار گیرد.

### رویکردی فرهنگی به شخصیت

رویکرد انسان‌شناختی به شخصیت فرهنگی تلاش می‌کند فارغ از ارزش داوری باشد و نگاهی توصیفی - تحلیلی داشته باشد و ممکن است برای برخی خوشایند یا ناخوشایند باشد. رویکرد فرهنگی به شخصیت با نظریه‌های روان‌شناسی در مورد شخصیت تفاوت‌هایی دارد (در مورد نظریات روان‌شناختی بنگرید به لاینون و گوداشتاين ۱۳۸۸؛ فیست و فیست، ۱۳۹۲). در انسان‌شناسی مقوله شخصیت بیشتر در سنت فرهنگ و شخصیت و در انسان‌شناسی فرهنگی آمریکا دنبال شد که نزدیکی خاصی به سنت فرویدی در مطالعات شخصیت دارد اما آنچه این سنت انسان‌شناختی را متمایز می‌کند تأکید آن بر دلایل و عوامل شکل‌گیری هویت است. مسئله اصلی امتداد فرهنگ در قالب شخصیت است. در همین سنت بندیکت از مفهوم نمونه فرهنگی<sup>۱</sup> صحبت می‌کند. از نظر او هر جامعه‌ای به دلیل نیاز به انسجام درونی ناچار است که اهداف مشخصی را برای خود تعیین کند و این اهداف طبعاً نیاز به نمونه شخصیتی خاصی در آن جامعه را به وجود می‌آورند. نمونه شخصیتی در هر جامعه را باید بازتابی از فرهنگ غالب در آن جامعه دانست. بندیکت معتقد است که فرهنگ هر جامعه الگوی فرهنگی را به وجود می‌آورد که افراد را به لحاظ فکری و رفتاری خاصی سوق می‌دهد (بنگرید به فکوهی، ۱۳۸۱: ۲۰۴).

نسبت شخصیت و فرهنگ در قالب شخصیت پایه هم مطرح شده است. شخصیت پایه یک الگوی شخصیتی است که به‌طور نظام‌مند در اعضای یک فرهنگ نهادینه می‌شود و سپس افراد برحسب هویت فردی و گروهی خودشان، اشکال مختلفش را می‌سازند. شخصیت پایه همانند یک زبان است که لهجه‌های مختلفی از آن توسط گویش‌وران به وجود می‌آید. وقتی گفته می‌شود که شخصیت پایه در یک فرهنگ وجود دارد بدان معنی نیست که صد درصد اعضای آن جامعه بر اساس همان الگوی شخصیتی قابل تعریف باشند، بلکه یک گونه آرمانی منظور است؛ یعنی نمونه‌ای تقریبی که همانندش را در واقعیت نمی‌توان دید؛ اما همه آنچه در واقعیت هست نسخه‌های مختلفی است که با تغییرات نسبی کم‌وبیش از آن ساخته می‌شود (لیندوم، ۱۳۹۴). در بحث‌های شخصیت پایه پژوهش‌های مختلفی وجود دارد، بخشی از این مطالعات ذیل ایده منش ملی بوده که بیشتر در حوزه سیاست و روابط بین‌المللی مطرح شده است و در آمریکای دوره جنگ جهانی دوم و به ویژه در جنگ با ژاپنی‌ها شروع شد. آمریکایی‌ها به این مشکل برخورد کردند که چگونه باید با سربازان ژاپنی مواجه شوند. گروه بزرگی از رشته‌های علوم اجتماعی، روان‌شناسی و تاریخ در کنار هم قرار گرفتند تا شخصیت ژاپنی را تعریف کنند. یکی از مهم‌ترین کتاب‌ها که در این زمینه به فارسی در دسترس است *ژاپنی‌ها دارند می‌آیند* اثر روث بنه‌دیکت است (بنه‌دیکت، ۱۳۷۱).

<sup>1</sup> cultural type

مطالعات دیگری توسط فرهنگ‌شناسانی چون مارگارت مید (۱۳۸۸) و کاردینر (بنگرید به لیندوم، ۱۳۹۴) صورت گرفته است. یکی از مفاهیم کلیدی شخصیت میانگین است که دوبوآ مطرح کرده است (همان). سایر الگوهای شخصیتی با تفاوت‌های خاصی نسبت به این شخصیت در فرهنگ شکل می‌گیرند. این رویکرد نظری از یکسو تفاوت و تنوع را می‌پذیرد و از سوی دیگر سعی می‌کند الگویی مشترک را هم به دست آورد.

در مطالعات این پرسش مطرح است که شخصیت پایه چه نسبتی با فرهنگ دارد؟ آیا شخصیت پایه عیناً محصول فرهنگ است یا برعکس فرهنگ امتداد شخصیت‌های پایه افراد است یا اینکه رابطه دیالکتیکی بین شخصیت‌های پایه و فرهنگ وجود دارد. در این مقاله بیشتر بر وجه سوم تأکید داریم؛ نمی‌توان گفت این شخصیت محصول عینی فرهنگ است، چون فرهنگ به ما راه‌حل کنش را می‌دهد تا بتوانیم در نظام اجتماعی عمل کنیم ولی این‌گونه نیست که این راه‌حل‌ها را به ما تحمیل کند. فرهنگ در یک تعامل خلاقانه‌ای با کنشگران فردی آن‌ها را کنترل می‌کند و ما نیز فرهنگ را دست‌کاری می‌کنیم.

مسئله شخصیت را نمی‌توان امر تعین‌یافته صرف در نظر گرفت. وقتی از «شخصیت اصفهانی» بحث می‌کنیم، نباید مدام با نمونه‌های موردی روزمره مقایسه شود چون احتمالاً مصادیق روزمره در برخی زمینه‌ها با آن تفاوت داشته باشد. این الگوی شخصیت پایه، یک الگوی مشترک انتزاعی از مؤلفه‌های شخصیتی است که از واقعیت روزمره انتزاع شده است.

### روش‌شناسی: مردم‌نگاری و فهم لایه‌های عمیق یک فرهنگ

از لحاظ روش‌شناختی و معرفت‌شناختی شخصیت پایه در لایه‌های پنهان فرهنگ باید جستجو شود. در بحث فرهنگ بهتر است سه لایه را از یکدیگر تفکیک کرد: یک‌لایه همان سطح و ظاهر فرهنگ است که به راحتی معنای آن قابل تشخیص است، هم برای عضو فرهنگ و هم برای ناظر خارجی. در لایه دوم سطحی از معنا هست که در تحلیل گفتگو مشخص می‌شود و کنشگر فرهنگی باید معنای آن را برای ناظر بیرونی توضیح دهد. در لایه سوم سطحی در معنای فرهنگی است که اعضای فرهنگ بدان خودآگاهی ندارند (کوش، ۱۳۸۱). لایه سوم در تحلیل فرهنگی بیانگر آن است که نمی‌توان به صرف بومی بودن، ادعای شناخت عمیق را داشت. برای نمونه نمی‌توان ادعا کرد که یک «اصفهانی»، «اصفهانی‌ها» را بهتر بشناسد. این گزاره‌ای نادرست است که ما در نظام مطالعات ایرانی اغلب با آن روبه‌رو می‌شویم. سطح سوم مستلزم پژوهش‌های علمی عمیق است و این پژوهش‌ها می‌توانند در بسیاری موارد به وسیله افراد مختلف چه بومی و چه غیربومی انجام بگیرند. مسئله اصلی رعایت ملاحظات روشی و نظری است. «اصفهانی بودن» لزوماً تضمینی بر فهم یک شخص از لایه سوم و ساختارهای انتزاعی و ضمنی فرهنگ اصفهان نیست.

راه دیگر برای فهم شخصیت پایه یا الگوهای بنیادی مؤثر بر کنش افراد در زندگی، تلاش برای فهم و تحلیل آن از مدخل جهان‌بینی است. جهان‌بینی یا نظام معنایی که نگاه یک عضو فرهنگ را از خردترین سطح تا کلان‌ترین سطح کیهان‌شناختی از لحاظ فکری و

عاطفی تعریف کرده و بر مبنای این تعریف منطق کنش او را ساماندهی می‌کند؛ می‌تواند شناخت خوبی از یک فرهنگ به ما بدهد. این رویکردها تلاش دارند وجوه مشترک را بیشتر برجسته کنند و تا حدی تنوع و تکثر را نادیده می‌گیرند. جهان‌بینی‌های فرهنگی در شخصیت اعضای فرهنگ، از یک‌سو نقش منبع معنا بخش را دارند و از سوی دیگر همانند یک سوزن‌بان، حرکت قطار را هدایت می‌کنند (بنگرید به لیندوم، ۱۳۹۴).

برای این کار از روش‌های مردم‌نگارانه استفاده کرده‌ایم. مطالعه میدانی و مشاهده مشارکتی طی سال‌های ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۶ منبع اصلی گردآوری داده‌های این مقاله بوده است. از سال ۱۳۹۰ الی ۱۳۹۲ تدریس در دانشگاه هنر اصفهان فرصتی برای گفتگوی بیشتر با دانشجویان اصفهانی و غیر اصفهانی در مورد خصایص مردم اصفهان بود. گفتگو با متخصصان این حوزه فرهنگی نیز فضایی برای تمرین نظر ورزی در مورد این‌گونه از شخصیت در اصفهان و ارزیابی انسجام درونی ایده‌ها بود. مجموعه‌ای از داده‌های مردم‌نگارانه، از طریق گفتگو با دانشجویان اصفهانی، شرکت در مراسم و مهمانی‌های مردم به واسطه دعوت خویشاوندان و دوستان و همچنین مصاحبه‌های سازمان‌یافته با برخی از اساتید دانشگاه در رشته‌های علوم انسانی در دانشگاه هنر اصفهان و همچنین برخی از دانشجویان دکتری رشته جامعه‌شناسی در دانشگاه آزاد دهقان جمع‌آوری شده است. هرچند عمده اطلاع‌رسان‌ها از مردان بوده‌اند، اما با استفاده از فضای دانشگاه فرصت مناسبی برای گفتگو با بخش زنانه این جامعه فراهم می‌شد. بیشتر اطلاع‌رسانان دیپلم به بالا بودند.

در مجموع بیش از سی‌وهفت مصاحبه نیمه هدایت‌شده، نه گروه متمرکز و بیش از هشت سال مشاهده و مشاهده مشارکتی مبنای یافته‌های این مقاله است. ایده‌های نهایی در گفتگو با کسانی که در این فرهنگ تجربه زیسته داشته‌اند، تدوین و تنظیم شده است. تلاش شده است در این نوشتار الگوی تحلیلی نهایی ارائه شود.

آنچه در این مقاله ارائه شده مدعی آن نیست که «اصفهانی بودن» فقط به معنی داشتن یک شخصیت پایه است. در این حوزه فرهنگی، جزیره‌های شخصیتی دیگری نیز وجود دارد: نمونه‌ای از این امر را می‌توان در نظام‌های فتوئی دید که اصولاً عقلانیت ابزاری و کنش عقلانی معطوف به هدف و وجه غالب در آن‌ها نیست، بلکه کنش‌های آن‌ها کاملاً مبتنی بر کنش عقلانی ارزشی و معطوف به دیگری است و در عین حال آن‌ها هم «اصفهانی اصیل» هستند. آن‌هایی که به حلقه‌های فتوئی تعلق اجتماعی دارند (چه آن‌هایی که نقل هستند، چه آن‌هایی که تعزیه‌خوان‌های قدیمی هستند، چه آن‌هایی که در همین حلقه‌ها بزرگ شده‌اند و با این‌ها نشست‌وبرخاست داشته‌اند) دارای گونه شخصیتی یا الگوی شخصیت پایه‌ای متفاوت با الگوی شخصیت پایه رایج در این مقاله است. همین مسئله در مورد خرده‌فرهنگ مهاجر مانند خرده‌فرهنگ لرها نیز صادق است. هرچند این خرده‌فرهنگ‌ها طبق نظر «اصفهانی اصیل»، درجه دو یا سه شمرده می‌شوند، اما هرکدام از آن‌ها الگوهای متفاوتی را نشان می‌دهند.

به عبارت دیگر در خرده‌فرهنگ‌های فتوتی- تصوفی و همچنین خرده‌فرهنگ‌های مهاجر می‌توان الگوهای دیگری از شخصیت پایه دید. نظام‌های فرهنگی و اجتماعی پیچیده‌ای که علاوه بر وسعت جمعیت شناختی، تاریخی غنی دارند و به سادگی قابل تقلیل به یک الگوی شخصیت پایه نیستند، بلکه حسب تنوع درونی این نظام‌های اجتماعی ما شاهد انواعی از شخصیت‌های میانگین و الگوهای جهان‌بینی و منطق کنش هستیم. این الگوی شخصیت پایه در اصفهان (آن گونه که در اذهان ایرانیان شناخته شده و به عبارتی گونه شخصیت «اصفهانی‌ها» برای غریبه است) مورد تحلیل ما بوده است. الگوی شخصیت شایع و پایه مورد بررسی قرار گرفت که به نظر می‌رسد وجه غالب را هم دارد.

### از جهان‌بینی تا شخصیت پایه اصفهانی

اگر بخواهم از سطح جهان‌بینی وارد منطق ذهنی «اصفهانی‌ها» بشوم سه کلیدواژه اساسی وجود دارد که عبارت‌اند از: نظم، ترتیب و آداب است.

نظم در لغت به معنای آراستن، برپاداشتن، ترتیب دادن کار و چیزی را به چیزی پیوند دادن است. پدیده منظم مجموعه‌ای است که اجزاء آن به نحوی در کنار هم و در ارتباط با یکدیگر قرار گرفته‌اند و در مجموع هدف مشخصی را دنبال می‌کنند. نظم بیانگر رابطه امور و پدیده‌ها در کلیت و در ارتقای یک هدف است. این در حالی است که ترتیب بیانگر موقعیت و نسبت این عناصر در کلیت مجموعه است. ترتیب در لغت به معنای راست کردن درجه هر چیز و نهادن چند چیز را به مقام و مرتبه خود، یا نهادن چیزی بر موضع آن چیز و قرار دادن چیزی در مرتبه خود آمده است. ترتیب نوعی تعیین کردن تقدم و تأخر است و دلالت بر درجه و مقام دارد؛ به عبارت دیگر ترتیب بیانگر وجه منزلتی امور (افراد، اشیاء و فضا و ...) نسبت به دیگر امور است. واژه آداب بیانگر وجه دلالت اخلاقی و ارزشی امور است. در سنت مذهبی، آداب، دال بر رفتار شایسته است. آداب از ادب می‌آید که از یک‌سو دال بر راه و رسم امور است و از سوی دیگر دال بر اخلاقیات مربوط به آن‌هاست. ادب دال بر مفاهیم مختلفی است، از یک‌سو فرهنگ و دانش فرهیخته را نشان می‌دهد و از سوی دیگر نیکی احوال و رفتار است در نشست و برخاست و خوش‌خویی و گردآمدن خوی‌های نیک. همچنین دال بر هنر است، هنر خوب زیستن و معاشرت کردن که وجه زیباشناختی آن امر را برجسته می‌کند (معین، ۱۳۸۰، فرهنگ معین).

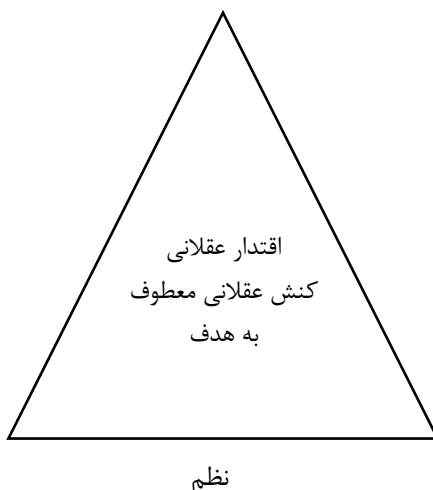
تأکید ما بر مثلثی از نظم، ترتیب و آداب در ترسیم منطق بنیادین جهان‌بینی اصفهانی است. شاید این وجوه در تمام جهان‌بینی‌های فرهنگی دیده شوند، اما مسئله اصلی الگوی غالب کنش است که از دل این وجوه سه‌گانه درآمده و عملاً زیربنای همان وجوه سه‌گانه نیز هست. نظم در این جهان‌بینی بیانگر آن است که چیزها و پدیده‌ها، روابط و الگوهای تعاملی و اشیاء و هر آنچه برای غایت ذهن اصفهانی (کنش عقلانی معطوف به هدف) مهم است، در آن تعریف می‌شود. محور و معیار اصلی ایجاد نظم، عقلانیت ابزاری و کنش عقلانی معطوف به هدف است که در ادامه آن را شرح خواهیم داد.



«هر چیزی باید سر جای خودش باشه، وگرنه کار پیش نمی‌ره، حتی وسایل جزئی خونه هم این‌طورند. وقتی چیزها و کارها درهم بشه، کلافه‌کننده است» (احمد، ۴۷ ساله). بر این مبنا است که امور تعریف می‌شوند و نظم زندگی چیده می‌شود، ترتیب و منزلت و درجه و جایگاه آن‌ها نیز برحسب این معیار (به عنوان معیار غالب، نه تنها معیار) تعریف می‌شود؛ به عبارت دیگر نظم و ترتیب بیانگر تعریف اشیاء، جایگاه و منزلتشان در ذهنیت شخصیت پایه اصفهانی است و آداب و ادب، بیانگر اخلاقیات و حسن سلوک و رفتار شایسته نسبت به آن‌ها یا از طریق آن‌ها است. از دل این مجموعه غنی ما با نظام پیچیده زبانی، ادبی و فرهنگی اصفهانی مواجه هستیم، پیچیدگی‌ای که بیش از همه در خلاقیت زبانی اصفهانی خودش را نمودار کرده است. خلاقیتی که به حاضر جوابی این‌گونه شخصیت در اصفهان‌ها شهرت یافته است (دل‌واله، ۱۳۸۱). از آنجا که همه‌چیز در این جهان‌بینی هم از لحاظ جایگاه آن و هم شأن و مرتبه و هم آداب و شیوه شایسته رفتار، بر مبنای کنش عقلانی معطوف به هدف (عقلانیت عملی در سنت وبری) چیده می‌شود، این جهان‌بینی نسبت به سایر حوزه‌های فرهنگی که در آن‌ها کنش عقلانی سنتی، یا ارزشی و ... غالب است، متمایز می‌شود. «هر چیزی، شأن خودش داره، اگر جای خودش نباشه که نمیشه. من این جور همه چیزا می‌فهمم. این جور هم باهاشون ارتباط می‌گیرم، چی اشیا باشن و چه آدم‌ها» (مریم، ۳۳ ساله).

با توجه به اهمیت سلسله‌مراتب و آداب معطوف به آن در این جهان‌بینی می‌توان گفت که منبع اصلی اقتدار در این جهان‌بینی، اقتدار عقلانی و البته به شدت آداب‌مند است (تا اقتدار سنتی و کاریزماتیک).

نمودار ۱: عناصر تعیین‌کننده در جهان‌بینی شخصیت اصفهانی



فرآیند اصلی که بیش از هر چیزی در نمودار فوق جریان دارد، حسابگری است. جهان (انسانی و غیرانسانی) یک جدول یا یک ماتریس اعداد است و همیشه همه‌چیز (حتی امور عاطفی) در این جدول تعریف و تجزیه می‌شوند. آداب‌مندی پیچیده فرهنگ این‌گونه شخصیت در اصفهان از یک‌سو مجرای اصلی تجلی و بروز این جهان‌بینی در کنش‌های افراد است و از سوی دیگر از طریق این آداب‌مندی است که این جهان‌بینی در عمل بازتولید می‌شود. پیمان، ۲۹ ساله که چهار سال در این شهر دانشجو بود، در این باره می‌گفت «اصفهان‌ها آدم‌های خوبی هستند، اما همه‌چیز برایشون حساب‌و‌کتاب داره، حتی رفاقتشون هم محاسبه میشه و براش کنتور می‌اندازند».

برای این‌گونه شخصیت در اصفهان دنیا باید خیلی منظم تعریف شود. همه‌چیز جای خودش را دارد، همه امور ترتیب و مقدمه و مؤخره خودشان را دارند و هر امری هم آداب خودش را دارد. نظم و ترتیب اشیاء را هم شامل می‌شود. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این‌گونه شخصیت در اصفهان‌ها جهان‌بینی نظام‌مند است یعنی همه‌چیز را خیلی محاسباتی می‌چینند و ذهن ریاضی خوبی دارند. این نظم از سطح فردی و درون‌گروهی تا سطح کیهان‌شناسی تعریف می‌شود. گروه می‌تواند گروه خویشاوندی گروه دوستان یا گروه فامیل باشد. آدم‌ها حد و حدود خاصی دارند. احمد، ۴۱ ساله در این باره به خوبی در توصیف از رفتارهای همسرش می‌گفت: «همسر من، وقتی خونه نامرتب یا حتی اندکی آشفته باشه، عصبی میشه، انگار دیگه نمی‌تونه ذهنش جمع کنه، ذهن خودش هم آشفته میشه و افسارها کارها از دستش در میره، ... تا وقتی هم محیطش مرتب نکرده، آرام نمی‌گیره».

«شلختگی» به ندرت در نظام فرهنگی اصفهانی‌ها دیده می‌شود. همه خرده‌فرهنگ‌ها و گروه‌ها با یک سیستم منظم چیده می‌شوند. در سطح کلان نظام اجتماعی اصفهان، نظم میان گروه‌ها را می‌توان به اشکال مختلف دید. روز عاشورا در میدان نقش جهان گروه‌های حاشیه‌ای برای اینکه پیوندشان را با این‌گونه شخصیت در اصفهان‌ها اثبات بکنند مجبورند آنجا مناسب را برگزار کنند تا به فرهنگ این‌گونه شخصیت در اصفهان نزدیک شوند. برای همین گروه‌های اصیل این‌گونه شخصیت در اصفهان خیلی کمتر به میدان نقش جهان می‌آیند و مدعی نوعی تمایز هویتی هستند بین خودشان و گروه‌هایی که در میدان امام رژه می‌روند. این نکته را در مراسم عاشورای ۱۳۹۳ در میدان نقش جهان خودم شاهد بودم. چند خیابان آن طرف‌تر وارد هیئت قدیمی شدم و یکی از هیئتی‌های قدیمی گفت «اونایی که میرن میدون، یا غریبه‌اند یا می‌خوان خودی نشون بدهند». این‌گونه شخصیت در اصفهان برای خودشان انواع رده‌بندی دارند که افراد، گروه‌ها و فضاها را بر اساس آن‌ها تعریف می‌کنند. به عنوان مثال در مورد گروه‌ها و اقشار یک رده‌بندی دارند؛ آن‌هایی که «اصفهان‌ها اصیل» هستند، بعد «اصفهان‌ها»هایی که «درجه دو» نامیده می‌شوند مثل شهرها و مناطق اطراف مانند خمینی‌شهر و سده که کمی «اصفهان‌ها» هستند و بعد گروه‌های حاشیه‌ای‌تر مانند مناطق روستایی و مهاجران. باقی افراد از این‌گونه شخصیت اصفهانی حذف می‌شوند و در نتیجه از مرکز جهان حذف می‌شوند. اصفهانی‌های سنتی به شدت به تمایز اصفهانی ناب

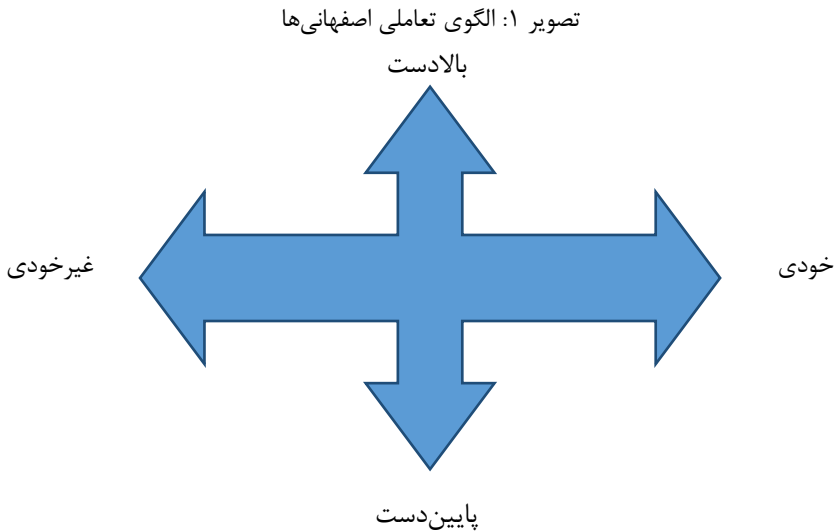
و اصفهانی‌های فرعی شهرهای اطراف اصفهان یا آن‌هایی که یکی دو نسل قبل مهاجر بودند، تأکید می‌کنند، در یکی از گفتگوها در مورد یکی از اصفهانی‌های فرعی این جمله را شنیدیم که «اونا اصفهانی نیستند، شهررضایی هستند که خودشونا اصفهانی می‌دونند».

جمله کلیدی «اصفهان نصف جهان» است دقیقاً بیانگر نظم ذهنی این‌گونه شخصیت در اصفهان است؛ ما یک نظم جهانی داریم؛ این جهان اجتماعی ایرانی و کلان است و اصفهان دقیقاً در وسط آن است به همین دلیل نه تنها مرکز بلکه نصف جهان هم هست و مرکز بودن چیزی است که دائماً در نظام‌های زبانی این‌گونه شخصیت در اصفهان تکرار می‌شود. اصفهان مرکز هنر، فرهنگ، ادب، فلسفه، دین‌داری و ... است. دائماً این گزاره‌ها تکرار می‌شود یعنی از لحاظ پس‌زمینه ذهنی این‌گونه شخصیت، اصفهان در مرکزیت قرار دارد. اگر به این شخصیت در اصفهان بگویید شما شهرستانی هستید، واکنش منفی نشان می‌دهد. با احترام مکتوم است بگوید «نه ما شهرستانی نیستیم» اگر نه می‌تواند در یک خطابه مفصل بگوید که اصفهان اصلاً شهرستان نیست.

«اصفهان نصف جهان است» در امتداد خودش تبدیل به شخصیتی می‌شود که نوعی خود مرکز بینی دائمی در نگاهش به زندگی وجود دارد. اصفهان مرکز جهان است و هرکس در این نظام فرهنگی خودش را محور و مبنا تعاملات جهان قرار می‌دهد. از لحاظ کیهان‌شناسی هم باز این‌گونه شخصیت نظام‌های کیهان‌شناسی و نظم کیهانی و حقیقت قدسی را مرکز می‌دانند. به همین خاطر در اعتقاداتشان به شدت سرسخت‌اند. «سرسختی مذهبی» این‌گونه شخصیت که به تعصب مذهبی هم گاه تعبیر می‌شود، ناشی از آداب‌مندی است و به سادگی قابل تغییر نیست. مذهب آن‌قدر در آداب آغشته می‌شود که اصولاً تغییرش بسیار دشوار خواهند بود. وقتی سلطان محمد خدابنده تشیع را رسمی می‌کند چند شهر را می‌گوید به آن‌ها دست نزدیک: یعنی در چند نقطه جرئت نمی‌کند تشیع را رسمی اعلام کند، یکی از آن‌ها اصفهان است (جعفریان، ۱۳۸۱). در دوره صفویه هم وقتی این‌گونه شخصیت در اصفهان شیعه می‌شوند (البته به لطف قدرت شمشیر قزلباش‌ها) بعد از آن از تشیع هم به سادگی دست برنمی‌دارند.

جهان‌بینی نظام‌مند این‌گونه شخصیت در اصفهان از لحاظ اجتماعی یک محور عمودی دارد و یک محور افقی. یکسر محور افقی افراد خودی هستند یکسرش هم اعضای غیر خودی هستند. اصفهانی‌ها طیفی از کنشگرانی دارند که بسیار درون خود هستند و می‌توانند اعضای خانواده درجه یک باشند تا آدم‌های غریبه‌ای که غیر اصفهانی هستند و حسب تقدیرشان می‌افتند در این حوزه فرهنگی و معمولاً هم دل‌پری از زندگی در این شهر و رفتارهای سلسله مراتبی اصفهانی‌ها دارند. دو سالی که دانشگاه هنر درس می‌دادم از هر غیر اصفهانی تجربه‌اش از زندگی در این شهر را پرسیدیم، از کسی این گزاره را که: «من اینجا لذت بردم از زندگی» را نشنیدم؛ و همیشه این گزاره را می‌شنیدم که زندگی در اینجا سخت است. از لحاظ محور عمودی هم که یک نمودار منزلتی را داریم، بالا می‌شود آن‌هایی که فرادست هستند هم می‌تواند پدر باشد که شأنش بالاست، رئیس باشد که شأنش بالاست

یا مدیر و مسئول باشد؛ بالاخره با یک مؤلفه‌ای بالاتر از ما قرار بگیرد و آن‌کس که پایین است می‌شود آدمی که پایین‌تر از ماست به هر دلیل سنی، جنسی، کاری و حرفه‌ای و یا از لحاظ علمی. این محور منطق اصلی است که آدم‌ها در آن از لحاظ نظام‌مند چیده می‌شوند و با آن تعامل می‌کنند.



منبع: برگرفته از بیمن، ۱۳۹۵

اصفهان‌ها با آدمی که سر طیف خودی و بالادست است رابطه برقرار می‌کنند به گونه‌های مختلف به او خدمت می‌کنند و همه لطفی به او دارند و آدمی که غربیه و فرودست است در یک سیستم طرد پیچیده‌ای قرار می‌گیرد و عملاً از سیستم اجتماعی طرد می‌شود. این منطق تعاملی به همراه برخی خصیصه‌های کلیدی فرهنگی - روانی مبنای نظم جهان‌بینی اصفهانی است. این خصیصه‌های عاطفی و روان‌شناختی یک پدیده (آدم/ شیء و فضا) به واسطه رویه‌های کلی برحسب زمینه اجتماعی و فرهنگی و تعاملات میان فردی و بین گروهی بر کنش افراد اثر می‌گذارند. هرچند به نظر می‌رسد این خصیصه‌ها ریشه‌های فرهنگی و تاریخی دارند و حضور و تأثیر امروز آن‌ها ناشی از منطق بنیادی جهان‌بینی نظام‌مند اصفهانی‌هاست.

یکی از مهم‌ترین این خصایص حس ناامنی است. هر آنچه خارج از این سیستم جهان‌بینی وجود دارد موجب بی‌اعتمادی این‌گونه شخصیت در اصفهان می‌شود، چیزی که نتوانند در نظم ذهنی‌شان قرار دهند به آن اعتماد نمی‌کنند و به همین خاطر این‌گونه شخصیت در اصفهان اهل ریسک نیست. به خاطر ریسک‌پذیری پایین است که امر آوانگارد و هنر هنجارشکن در این شهر به ندرت رخ می‌دهد و هر آنچه نظام‌مند بشود به حد اعلی می‌تواند پیشرفت کند. هنرهایی که در اصفهان وجود دارد و فوق‌العاده هم زیبا و باشکوه هستند، هنرهایی هستند که نظم ریاضی در آن‌ها فوق‌العاده مهم است مانند تذهیب و

مینیاتور. ولی این‌گونه شخصیت در اصفهان نمی‌تواند در هنرهایی که مستلزم نوعی هنجارشکنی و غیرنظام‌مند عمل کردن است به خوبی عمل کند.

برای توضیح منطق بنیادی جهان‌بینی نظام‌مند اصفهانی‌ها، می‌توان از مفاهیم انواع کنش در سنت نظری ماکس وبر استفاده کرد. کنش رفتار معنادار و نیت‌مندی است که انسان‌ها در یک تعامل انجام می‌دهند. وبر (۱۳۹۵) کنش‌ها را در یک دسته‌بندی کلان، به دو دسته عقلانی (که در آن کنشگر به منافع و پیامدهای کنش خود آگاهی دارد) و غیرعقلانی (که فاعل، به اثر فعل خودش آگاهی ندارد و به دنبال هدف خاصی نیست)، تقسیم می‌کند و سپس کنش‌های عقلانی را در چهار دسته بیان می‌کند: ۱. کنش عقلانی معطوف به هدف که هدف و نتیجه آن کاملاً مشخص و ملموس است، مثلاً کشاورزی که برای رسیدن به محصول، کارهای کاشت و داشت و برداشت را انجام می‌دهد. ۲. کنش عقلانی معطوف به ارزش که نتیجه آن یک امر درونی و ارزشی است، مانند شهادت در راه آرمان‌ها. ۳. کنش عاطفی که به طور بی‌واسطه و ناشی از حال وجدانی و درونی فاعل انجام می‌شود. ۴. کنش سنتی که ناشی از عرف‌ها و عادت‌ها و باورهای رایج است و تکرار الگوهای کنش میراثی، مبنای کنشگری است و عملاً به یک عادت تبدیل شده است.

از این منظر می‌توان گفت همه این کنش‌ها (عقلانی و غیرعقلانی) و انواع چهارگانه کنش عقلانی، در همه فرهنگ‌ها هم‌زمان وجود دارند، اما نکته کلیدی، غلبه و سیطره هر کدام از آن‌ها در بسترها و زمینه‌های اجتماعی است. اینکه کدام الگوی کنش و عقلانیت وجه غالب در یک سیستم را دارند، بسیار مهم است. نظام‌های فرهنگی و شخصیتی را می‌توان برحسب وجه غالب هر کدام از انواع کنش دسته‌بندی کرد. از این منظر فرهنگ و شخصیت پایه اصفهانی را می‌توان با محوریت کنش عقلانی معطوف به هدف تعریف کرد.

منطق جهان‌بینی این‌گونه شخصیت در اصفهان مبتنی بر الگوهای کنش معطوف به هدف و عقلانیت ابزاری است همه‌چیز در یک عقلانیت ابزاری و روح محاسبه‌گری چیده می‌شود، به عبارت دیگر از لحاظ استعاری، شخصیت پایه اصفهانی بیش از آنکه یک اثر هنری باشد، یک ساعت ظریف و باشکوه است. این الگو بیش از هر چیز یک «ماشین حساب» است. با یک اصفهانی صحبت می‌کردیم پرسیدیم چرا روابطت با خواهرت این شکل است گفت من «حساب کرده‌ام که ...». واژه «حساب کردم» را اصفهانی‌ها در اشکال مختلف در زبان روزمره‌شان به کار می‌برند. همه‌چیز در این سیستم جهان‌بینی مبتنی بر عقلانیت ابزاری محاسبه‌گرانه است. مثلث نظم، ترتیب و آداب در یک منطق محاسباتی چیده می‌شود نه منطق ارزشی. عقلانیت ابزاری است که این‌ها را می‌چیند.

به عبارت دیگر نه تنها وجه شناختی و معنایی امور محاسبه می‌شوند بلکه وجه عاطفی هم نیز در همین رابطه قرار می‌گیرد. هم از این رو در برقراری نظام عاطفی و کنش عاطفی ما به ناچار باید بر اساس نظامی از محاسبات عمل کنیم. برای این الگوی شخصیت، یک شخص دیگر، اول در یک نظام ذهنی چیده می‌شود که آیا ارزش دوستی ابراز محبت و صمیمیت را دارد یا ندارد و سپس اگر چنین کارکردی را نداشته باشد یا از دست بدهد به

گونه‌ای ناخودآگاه در درجه دوم قرار می‌گیرد. روشن است که این بحث برای ما جنبه ارزشی نداشته و به مفهوم غیراخلاقی‌اش نیست (در بُعد ابزاری) بلکه منظور تأکید بر این پدیده است که همه‌چیز و همه‌کس، همه اشیا و کنش‌ها در ساختاری از محاسبه قرار می‌گیرند و در این «محاسبه» است که ارزش ارتباط یافته یا نمی‌یابند و در صورت منفی بودن این پرسش ارتباطی برقرار نمی‌شود. اگر بخواهیم از استعاره‌های فرهنگی برای توصیف این شخصیت مرجع استفاده کنیم شاید استعاره «بازار» و «تجارت» مناسب باشد. روحیه‌ای که تقریباً به صورت دائم در حال مبادله‌ای از بازی بردوباخت با جهان پیرامونش در همه کنش‌های ابزاری، عاطفی، ارزشی، سنتی در الگوی کنش عقلانی معطوف به هدف است.

در اینجا «تاجر بودن» یک دلالت جغرافیایی نیز دارد که نوعی خطرپذیری سفر به سرزمین‌های دور و سفرهای دائمی را در خود نشان می‌دهد. می‌توان گفت این شخصیت پایه اصفهانی (در میان سایر شخصیت‌های موجود اصفهانی) بیش از آنکه در تصویر «یک تاجر متحرک و اهل سفر و خطر» قابل تبیین باشد، در یک شخصیت «بازاری نشسته در حجره» تبیین می‌شود. جهان را از این طریق کنترل و ساماندهی می‌کند. نظم مستقر و ساکن بیشتر از نظم سیال و متحرک در معرض دائمی خطر مطلوبیت دارد. این شخصیت روحیه عشایری ندارد بلکه روحیه‌ای تخت قاپو و یکجانشینی دارد لذا بیش از هر چیزی به بازاری نزدیک است؛ یعنی دائماً همه‌چیز را محاسبه می‌کند که آیا درست است یا نه بُردی در آن هست یا باختی، بدون آنکه باز هم تکرار کنیم و بردوباخت را به معنای سودجویی و خودمحور بینی بگیریم یعنی خواسته باشیم به آن در بعد قضاوت ارزشی نگاه کنیم و بدون آنکه این شخصیت را قابل‌تعمیم به کل فرهنگ محلی بدانیم. تکرار این نکات از آن رو ضرورت دارد که تحلیل این خصوصیات ما را به ارائه کلیشه‌ها به مثابه واقعیت‌های تعمیم‌پذیر و مطلق نیندازد ولی از سوی دیگر برای پرهیز از متهم شدن به کلیشه‌ای دیدن فرهنگ وجود شخصیت و قالب‌های رایج را ندیده نگیریم؛ بنابراین مفهوم محاسبه بردوباخت در روابط را در بسیاری از رفتارهای روزمره می‌بینیم.

همان‌طور که گفته شد جهان‌بینی نظام‌مند اصفهانی با سه قاعده نظم، ترتیب و آداب کار می‌کند. ضلع آداب‌مندی عملاً از یک‌سو این نظم و ترتیب را بازتولید می‌کند و از سوی دیگر مجرای برای کنش عقلانی معطوف به هدف و امتداد عقلانیت عملی و صوری در زندگی آن‌هاست. به همین دلیل همه امور آداب پیچیده‌ای دارند، آداب و تشریفات رکن کلیدی مناسبات اصفهانی‌ها، بالأخص در تعاملات با دیگری‌های بالادست است. به عنوان مثال یک اصفهانی اگر خواسته باشد یک مهمانی برگزار کند از قبل همه‌چیز هماهنگ شده است و اگر آداب بر هم بخورد شدیدترین واکنش‌ها نشان داده می‌شود. عدم درک این منطق کُنش فرهنگی و تخطی نسبت به این قاعده‌مندی آداب‌گرایانه می‌تواند پیامدهای سختی در تعامل اجتماعی داشته باشد. در اصفهان شیوه درست به شدت محدود و بسیار پیچیده است. باید زمان خاص و فرد خاصی، در زمان‌بندی خاصی زنگ را بزند تا شأن فرد مورد دعوت رعایت شود، اگر هر کدام از این‌ها تغییر کند، دعوت می‌تواند با نفی روبه‌رو شود. اصولاً حضور

بدون دعوت نه تنها معنا ندارد بلکه پذیرفته هم نمی‌شود. اگر یک کنشگر احترام یکی از وابستگان نزدیک خود را بر اساس اصول و آداب رعایت نکند، زنجیره‌ای از واکنش‌های نظام‌مند ایجاد می‌شود که می‌تواند کنترل‌ناشده باقی بماند. در آدابی همچون مهمانی، موقعیت کودکان نیز شامل همین آداب‌گرایی می‌شود. مهمانی‌ها فضا / مکانی هستند که می‌توان در آن‌ها تراکم حداکثری آداب‌گرایی را مشاهده کرد. اوج تجلی آداب‌گرایی، نظام تشریفاتی فوق‌العاده‌ای است که در زبان اصفهانی‌ها تجلی می‌یابد. در مهارت زبانی که در قالب «زیرکی» و «تعارف» خود را بروز می‌دهد.

### باز خورد بیرونی شخصیت پایه اصفهانی

پرسش آن است که باز خورد بیرونی این منطق جهان‌بینی نظام‌مند در این گروه شخصیتی در اصفهان چیست؟ تلاش ما آن است که از منظر بیرونی برخی ویژگی‌های فرهنگی منتسب به این گروه را توضیح داده و دلالت آن‌ها را با ارجاع به آن منطق جهان‌بینی و الگوی تعامل ایشان تشریح کنیم.

خصیصه اول<sup>۱</sup> اینکه به صورت کلیشه‌ای می‌گویند: «این‌گونه شخصیت در اصفهان زرنگ هستند». این خصیصه از لحاظ فرهنگی به این مفهوم است که این شخصیت، مبتنی بر یک نوع روح ارزیابی بردو باخت و حساس‌گری دائمی است و به دلیل غلبه کنش عقلانی معطوف به هدف تقریباً همیشه و در همه حال منافع‌ی تضمین‌شده دارد. به ندرت ممکن است در این گروه شخصیتی با بازندگی روبه‌رو بشویم، مگر اینکه در یک رودررویی درونی شکست‌خورده باشد. امری که کمتر ممکن است با یک «غیر همشهری» و بیرونی پیش بیاید. زیان‌مندی در روابط بین‌کنشی ممکن است در عواطف، اقتصاد، کار یا هر رفتار دیگر اجتماعی پیش بیاید اما بر اساس رفتار محاسبه‌گرانه می‌توان آن را به حداقل رساند. شخصیت مورد بحث ما به دلیل آنکه همه‌چیز را به صورت نظام‌مند برنامه‌ریزی می‌کند و می‌بیند نسبتاً همیشه موفق است و زیان را کاهش می‌دهد. این امر در قضاوتی عموماً کلیشه‌ای و از لحاظ بیرونی «زرنگی» نامیده می‌شود که گاهی معنای منفی هم دارد. منطق اصلی «زرنگی» این است که منافع همیشه تأمین می‌شود اما این امر لزوماً به معنای زیان‌خواهی بر ضد سوی دیگر میان‌کنش اجتماعی نیست.

خصیصه دومی که گفته می‌شود: محافظه‌کاری است. اینکه «اصفهانی اهل خطر کردن نیستند». به تعبیر یکی از دانشجویان دکتری جامعه‌شناسی در دانشگاه آزاد اصفهان که خودش هم اهل اصفهان بود «در رأس نظام‌های سیاسی تاریخ ایران ما کمتر این شخصیت اصفهانی را می‌بینیم. اصفهانی‌ها ترجیح می‌دهند که در رأس موقعیت‌های پرمخاطره قرار نگیرند و همیشه در رده دوم و سوم هستند، چون مدیران خوبی هستند اما برای وضع

<sup>۱</sup> این خصلت‌ها به واسطه گفتگو با دانشجویان دانشگاه هنر و کسانی که مدتی در این شهر زندگی کرده‌اند، به دست آمده است.

موجود و اصلاح در آن، نه انقلاب در آن. اگر یک سیستم را به آن‌ها بدهیم، به نحو اعلی کارها را پیش می‌برند ولی بنیان برافکنی نمی‌توانند بکنند؛ چون همه‌چیز وقتی نظام‌مند تعریف می‌شود و شخصیت خطرپذیری نیستند، لذا این نظام را با خطر روبه‌رو نمی‌کند و در هراس «نامنی» است». بزرگ‌ترین خطر برای جهان‌بینی نظام‌مند در این شخصیت، بی‌نظمی است و به هر قیمتی از آن پرهیز می‌شود. اگر نظم ذهنی به هم بخورد همه‌چیز قابل زیر سؤال رفتن است. به همین دلیل مسئله «روح محافظه‌کارانه» مطرح شده و به این شخصیت از بیرون نسبت داده می‌شود، زیرا شخصیت مزبور حاضر به خطر انداختن نظم بدون محاسبه جایگزین نیست: به گونه‌ای هم قواعد بازی رعایت می‌شود و هم امکان تغییر قواعد، در شرایط مطلوب در نظر گرفته می‌شود اما خود بازی به خطر انداخته نمی‌شود.

خصیصه سوم و کلیشه‌ای که بسیار در مورد این شخصیت به شعر و طنز وجود دارد «مقتصد بودن» است. در زبان عامیانه نیز از عنوان «خسبیس» استفاده می‌شود؛ اما در اینجا نیز با یک پیش‌داوری بیرونی روبه‌رو هستیم که با منطق بین فرهنگی به وجود آمده است زیرا در این شخصیت جنبه محاسبه بردو باخت است که رفتارها را تعیین می‌کند و روشن است که بدون آنکه زبان دیگری را بخواهد در پی منافع خود است. ولی نکته اصلی در آن است «مقتصد بودن» بیش از هر چیز دال بر نوعی هوشمندی «اقتصادی» در هزینه و مصرف به شمار می‌آید. به ویژه وقتی که روح هراس از نامنی در این شخصیت را در نظر بگیریم و آن را در فضای عمومی قرار دهیم. دلیل تاریخی این امر را نیز شاید بتوان مشکلات تاریخی این شهر دانست که بر سر راه لشکرکشی‌ها بوده است و هرکسی از هرجایی لشکرکشی می‌کرده است اصفهان را هم غارت می‌کرده است (جابری عناصری، ۱۳۵۹). این شخصیت تجربه تاریخی عمیقی از نامنی دارد و باز شاید به همین دلیل اقتصادی بودن بیش از آنکه یک ویژگی شخصیتی فردی یا گروهی باشد، یک راهبرد تعاملی و تدافعی است که روابط درونی‌ها با برونی‌ها را شکل داده است. این شخصیت نمی‌تواند به سادگی موقعیت خود را به سود دیگری از دست داده و خطر را برای خویش افزایش دهد زیرا نمی‌تواند بدانند در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد و بنابراین بهتر است خود را برای احتمال سخت بودنش آماده کند. ضمن اینکه «مقتصد بودن» هم بخشی از آن روح محاسبه‌گری است. دلیلی ندارد که منابع خویشتن را بیپهوده صرف دیگری کند.

خصیصه چهارم این‌گونه مطرح می‌شود که آن‌ها «در رابطه بین فردی، خشک و سرد هستند». این نکته‌ای است که به صورت کلیشه‌ای از افراد غیربومی در این شهر بسیار می‌شنویم. در این مورد باید گفت در این الگوی شخصیتی، ما با الگوی «مرام» روبه‌رو نیستیم. این ایده که کسی باید خود را فدای دیگری کند، در جهان‌بینی این شخصیت کنشی غیرمنطقی به حساب می‌آید که شخصیت حاضر به پذیرشش نیست. البته در موقعیت‌هایی که کنش ارزشی غلبه پیدا کند می‌توان شاهد بروز دگری‌خواهی بود برای نمونه در جنگ؛ اما در زندگی روزمره قاعدتاً این‌گونه نیست. باز در اینجا باید استثنای روابط خویشاوندی به خصوص هسته‌ای را مورد توجه قرار داد. ولی فداکاری و «مرام گذاشتن» در



معنایی که پیش‌تر به آن اشاره کردیم، یک استراتژی تعاملی و یک خصیصه شخصیتی رایج و غالب این‌گونه شخصیتی به ویژه در رابطه با غریبه‌ها نیست، این نوع کنش دیگری‌مدارانه و مبتنی بر از خودگذشتگی (می‌توان آن را ذیل کنش سنتی و یا کنش ارزشی تعریف کرد) در حاشیه الگوی کنش این شخصیت قرار دارد.

خصیصه پنجم که باز به صورت کلیشه‌ای به شخصیت مورد بحث داده می‌شود، خودشیفتگی است. این ویژگی باز هم از جانب بیرونی‌ها مطرح می‌شود البته خود افراد بومی نیز گاه بر آن هستند که «ما خودمان را قبول داریم». از منظر ناظر بیرونی این خودباوری به نوعی خودشیفتگی تعبیر می‌شود یعنی این شخصیت خود را بالاتر از دیگران می‌بیند. کمتر ممکن است شخصیت مورد نظر در محیط‌های خارج از حوزه فرهنگی خود حس شرمساری و کمبود داشته باشد و علناً و با اعتمادبه‌نفس این هویت فرهنگی را برجسته می‌کند. اعتمادبه‌نفس فوق‌العاده بالایی در این گروه شخصیتی وجود دارد. این خصیصه تا حدی به خاطر آن منطق ذهنی است که ما در مرکز فرهنگی ایران و در کانون هستیم.

اینکه این گروه خود را در پایتخت ایران اسلامی می‌داند، بازتولید و بازنمایی این باور به مرکزیت خودشان در جهان فرهنگ ایرانی است، باوری که در همه ابعاد (سیاسی، فرهنگی، هنری، دینی، اجتماعی، اقتصادی و...) تجلی پیدا می‌کند و در سطح کلان هم این باور، در گزاره «اصفهان نصف جهان»، یا نام «میدان نقش جهان» به‌طور نمادین نشان داده می‌شود. این خصیصه وقتی همراه با باور به برتری خویشتن و فرودستی دیگران از لحاظ اخلاقی و ارزشی همراه شود، خصیصه خودشیفتگی را به وجود می‌آورد. خودشیفتگی محصول وضعیت خودبترتربینی از لحاظ فرهنگی، ارزشی و اخلاقی است.

### پیامدهای ثانویه شخصیت پایه اصفهانی

این الگوی شخصیت راهبردهای خاصی را در نظام تعاملات در زمینه‌های خودی/ غیرخودی یا بالادست/ فرودست ایجاد می‌کند که در نهایت الگوی مشترک همه آن‌ها محوریت کنش عقلانی معطوف به هدف است. در این الگو تخریب یا حذف منافع خویشتن معنادار نیست و جمع‌گرایی به معنای فدا کردن خود برای دیگران رایج نیست یا محدود امکان دارد. این‌گونه از شخصیت اصفهانی خودش را فدای جمع غیرخودی در زندگی روزانه نمی‌کند. این امر البته در نظام خویشاوندی مثلاً یک پدر برای فرزند انجام می‌گیرد که منطق دیگری دارد ولی به صورت عمومی در فعالیت‌های جمعی کسی خود را فدای نظام‌های جمعی نمی‌کند. ترجیح منافع شخصی را به خوبی در بحران آب می‌بینیم. بحران آب کل حیات جمعی این استان را در معرض تهدید جدی قرار داده است، اما هنوز حرکت منسجم جمعی برای مواجهه با این فاجعه زیست‌محیطی ناشی از سوء مدیریت مسئولان منطقه‌ای رخ نداده است، همه آگاه هستند به این بحران، اما چون می‌دانند اعتراض هزینه دارد، آن را به عهده دیگران گذاشته‌اند.

یک مسئله به ظاهر متناقض در این سیستم فرهنگ و شخصیت این است که از یک طرف این‌گونه شخصیت در اصفهان یک نظم کاملاً نظام‌مند دارد و از یک طرف فردگرایی خودش را دارد. به لحاظ جامعه‌شناختی اگر فردگرایی بخواهد ادامه پیدا کند نظام را مختل کرده و از بین می‌برد چون هر نظام حدی از وقف خویشتن برای جمع را نیاز دارد. بسیاری از مطالعات شخصیت پایه تأکیدشان بر دوره کودکی است. این گروه شخصیتی در اصفهان شیوه تربیتی فوق‌العاده خاصی دارند یعنی یک کنشگر را که در این فرهنگ تربیت شود و کودکی‌اش را گذرانده باشد امکان دارد هر جا برود شاید ۴۰ یا ۵۰ سال بعد هم بتواند مؤلفه‌های شخصیتی خود را در زبان و در خلیقات نشان دهد. هرچند این امری قطعی نیست و ممکن است در بسیاری از حوزه‌های فرهنگی بعد از مهاجرت بسیار تغییر کنند؛ یعنی عضو آن فرهنگ ممکن است به راحتی نظام فرهنگی‌اش را عوض کند. به هر رو ویژگی‌های شخصیتی به طور نهادینه‌شده در افراد این گروه قوی است.

یک ویژگی در کودکان این شخصیت می‌توان دید؛ شیرین‌سخن بودن و آنچه به صورت عامیانه «شوخ زبانی» و «زیرکی» نامیده می‌شود یعنی این تصور که هر کاری را بخواهد و در لحظه احساس کند مفید است می‌تواند به نحوی انجام دهد. تنبیه بدنی کودک بسیار کم دیده می‌شود و نادر است و عملاً می‌توان گفت در این شیوه تربیت تنبیه بدنی سخت اصولاً جایگاهی ندارد و در دوره کودکی به ندرت ممکن است کودک را تنبیه کنند. در نظام فرهنگی این‌گونه شخصیت کودک به شیوه آزادانه‌ای تربیت می‌شود، میل و اراده کودک در اختیار نسبی خودش است و دوره کودکی مصداق استعاره سنتی کودکی و پادشاهی است. از این لحاظ او فرصت خوبی برای تجربه جهان با محوریت خویشتن و بدون نظام‌های تنبیهی سرکوبگرانه دارد. فردیت کودک و تجربه فردمحورانه از جهان مهم‌ترین پیامد این شیوه تربیتی است. البته هم‌زمان به کودک مسئله نظم، ترتیب و آداب هم آموخته می‌شود، جهان نظم دارد و آداب اما محور آن فرد است. این نظم وجود دارد ولی حدی از آزادی هم وجود دارد.

در یکی از مشاهدات ما صحنه‌ای وجود دارد که مادری پوشک نوزاد سه یا چهار ماهش را عوض می‌کرد و بچه طبیعتاً گاهی گریه می‌کرد و در حین این کار مادر دائم از نوزاد عذرخواهی می‌کرد. این حرکت که تکرار آن را نیز در موارد بسیار دیگر می‌بینیم گویای حسی از احترام فردی نسبت به کودک و کودکی است که کودک را به شدت برجسته می‌کند و به طور بسیار نظام‌مند انجام می‌شود. فردگرایی این‌گونه شخصیتی با نظام‌های تربیتی در آن‌ها نهادینه می‌شود. در بحث شیوه‌های تربیت در دوران کودکی، دو مقطع بسیار کلیدی هستند: از شیر گرفتن و آموزش دادن کنترل دفع. این دو مقطع عملاً نظم جهان بیرونی را برای کودک به نمایش می‌گذارند. نسبت کودک و جامعه به‌طور نمادین در این دو مقطع بازنمایی پیدا می‌کند و در کودک نهادینه می‌شود. در فرهنگ‌های سنتی، معمولاً این دو مقطع با فشار و استرس روانی گاه سخت همراه است و کودک تنش‌های زیادی را تحمل می‌کند. او سرسختی جهان و لزوم پذیرش اقتدار یک‌سویه جهان بیرون را

در این دو مقطع تجربه می‌کند؛ اما در نظام تربیت این گونه شخصیت، از شیر گرفتن و آموزش کنترل دفع، بسیار آرام و ملایم و در طی یک فرایند تدریجی انجام می‌شود. گاه این فرایند اندکی با تأخیر انجام می‌شود که مادر از شرایط عدم تنش در این دوره آموزش و گذار برای کودک مطمئن باشد.

همه این کارها با ملاحظه خاصی انجام می‌شود که اصلاً بچه آب در دلش تکان نمی‌خورد که نظام تغذیه‌اش عوض می‌شود. به عبارتی این بچه در دوران کودکی‌اش یک چیزی را یاد می‌گیرد: جهان بر محور اوست و فردیتش رشد می‌کند. در دوره کودکی رفتارهای مبتنی بر خواسته‌های غریزی کودکانه زیاد دیده می‌شود ولی به هر حال این فردیت مهم است اما در عین حال کم کم هم به او یاد می‌دهند که جهان نظمی دارد. یک مرحله‌ای در تحول شخصیت هست که به آن مرحله تثبیت می‌گویند. جایی که این دو ویژگی یعنی خصایص فردی و مقتضیات جمعی باید هماهنگ شوند یعنی فرد باید عضو اجتماعی بشود؛ و قواعد اجتماعی را تا حد زیادی در خودش درونی کند. دوره تثبیت در این گونه شخصیتی وقتی است که بچه دوره بین ۵ تا ۷ سالگی را می‌گذراند و ناگهان آن بچه شیطانی که زبانش می‌توانست مجلسی را مشغول کند به یک بچه سر به زیر، آرام و مؤدب تبدیل می‌شود. مهارت‌های زبانی‌اش را دارد ولی دیگر آرام می‌شود؛ یعنی خودش را در نظم جمعی می‌آورد و وقتی مهمانی است خیلی مؤدب می‌نشیند. اتفاقاً در این دوره است که ممکن است ما تنبیه بدنی را ببینیم البته اگر کودک به هر دلیل ممکن است حاضر نباشد این گذار و دوران تثبیت را انجام دهد. در طول پژوهش ما در پی یافتن نمونه‌های تنبیه بودیم و نکته جالب توجه اینکه عمده نمونه‌هایی که در خاطرات اهالی وجود داشت متعلق همین دوره بود که کودک خط‌های قرمز را درک کند. در دوره کودکی بسیاری از رفتارهای کودک ممکن است بر مبنای کنش‌های غیرعقلانی (بر حسب نیازها و شرایط روحی و روانی) باشد، اما از دوره تثبیت به بعد است که کودک خردسال به سمتی می‌رود که الگوی کنش او کنش عقلانی معطوف به هدف است و تغییر کلیدی در الگوهای تعاملی او رخ می‌دهد.

به عبارتی در دوره تثبیت ما با تحولی در عواطف و امیال مواجه هستیم که به آن نجیب شدن و یا تصعید یافتن به یک سیستم عقلانی می‌توان گفت. این اتفاقی است که در فرهنگ این شخصیت در این دوره‌ی تثبیت رخ می‌دهد و بچه‌ها رشد پیدا می‌کنند و عملاً فرد مورد نظر یک الگوی شخصیتی به شدت فردگرا و محاسبه‌گر تربیت می‌شود و در عین حال در یک نظم جمعی هم می‌خواهد عمل کند و باید بدون اینکه به منافع دیگران خدشه وارد کند منافع خودش را به طور حداکثری پیگیری کند.

یکی دیگر از ویژگی‌های این الگوی شخصیتی در منطق مصرف دیده می‌شود. منطق مصرف یکی از برجسته‌هایی است که از بیرون زده می‌شود به معنای هزینه نکردن و مقتصد بودن در هزینه‌ها. ما شاهد رفتارهای به ظاهر متضاد هستیم، از یک سو برچسب «مقتصد» را داریم و از سوی دیگر نوعی مصرف با حدی از مازاد و تجملات غیرعقلانی در عرصه‌های اندرونی زندگی دیده می‌شود. برای نمونه می‌توان در موقعیت‌هایی یک «ریخت‌وپاش»

عجیبی را دید به ویژه در مجالس و مهمانی‌های مناسبتی بسیار مهم مانند عروسی یا مهمانی سالانه خانوادگی یعنی هر نوعی از مهمانی که بسیار خاص و گاه سالانه است. یکی از صحنه‌های دائماً تکرارشونده در مهمانی‌های بزرگ شهر این است که بسیاری از غذاها به خانه برمی‌گردد، در عروسی‌ها همیشه یک ماشین مسئول برگرداندن غذاها به خانه است و همین غذاها در فردای مهمانی بین اقوام و همسایه توزیع می‌شود؛ یعنی شخصیتی که دائماً همه چیز را محاسبه می‌کند در یک جایی دارد «ریخت‌وپاش» می‌کند.

در مطالعات تاریخ فرهنگ جهان رسمی به نام پتلاچ وجود دارد این رسم در قبایل بومی مورد مطالعه قرار گرفته است و منطقی در نظام فرهنگی این است که آدم‌ها دائماً در حال انباشت ثروت مادی هستند و این ثروت در بلندمدت باعث نابرابری می‌شود. ثروت جایی باید باز توزیع و پخش شود. در جامعه این رسم پتلاچ است که باز توزیع را شکل می‌دهد. آدم‌ها هرچقدر ثروت اضافه دارند می‌آورند وسط و خرج می‌کنند؛ به عبارت دیگر ثروت باز توزیع می‌شود و آن تراکم که می‌تواند منجر به نابرابری و بحران اجتماعی شود، دچار تعادل می‌شود (بیتس و پلاگ، ۱۳۷۵). در پتلاچ تا زمانی همه آدم‌ها سخت‌کوش هستند و ذره‌ذره جمع می‌کنند اما یک‌باره در مقطعی مصرف به شدت افسارگسیخته می‌شود به شکلی افراطی و متنوع می‌خورند یا مصرف به سوی لوکس بودن می‌رود. این وضعیت تا حدی نیز یادآور موقعیت‌های کارناوالی است که باختین توضیح داده است (باختین، ۱۳۸۷) یعنی نوعی «ریخت‌وپاش»، نوعی واژگونی نظم رایج، نوعی مصرف افسارگسیخته و آزادی‌گریزه لذت طلب. در مهمانی‌های بسیار خاص اصفهان با این وضعیت شبیه به پتلاچ و کارناوال مواجه می‌شویم: تعلیق منطق رایج مصرف عقلانی محاسبه‌شده و محاسبه‌گرانه در حیات روزمره و تمایل به مصرف تجملی و مصرف نمایشی از سوی مهمانان و تمایل به زیاده‌روی در مصرف و اشباع از لذت، لذتی که هرروزه در منطق مصرف روزمره مهار و کنترل می‌شود.

معمولاً بعد از مهمانی‌ها از پرخوری گلایه می‌شود (هر چند این مسئله تقریباً در همه جای ایران هست ولی اینجا به طور خاص وجود دارد). اگر ما این منطق مصرف را که در این‌گونه شخصیت هست را در نظر بگیریم، متوجه تفاوت آن می‌شویم. غذا در زندگی روزمره کنشگران غذای خیلی خوبی است ولی همه چیز از نوعی «حساب‌و‌کتاب» تبعیت می‌کند. غذای مانده زیاد نیست، همه چیز درست و اندازه است. ممکن است غذای خیلی گرانی هم باشد ولی به اندازه درست می‌شود، مثلاً همیشه می‌دانند اگر بخواهند غذای اضافه درست کنند حتی در خانه‌ی پرفت‌وآمد، چقدر باید اضافه درست کنند. ولی زمان‌های مناسبی مثل عروسی «ریخت‌وپاش» (پتلاچ) فوق‌العاده بالا می‌رود. مصرف مبتنی بر ضرورت و محاسبه‌شده جایش را به یک مصرف مبتنی بر لذت و مصرف رهاشده و نمایشی می‌دهد که البته بدون چهارچوب نیست چون دقیقاً اینجاست که این‌گونه شخصیت مصرف را به این شکل انجام می‌دهد که منزلت اجتماعی به دست بیاورد. در اینجا افراد جرئت ندارند «در عروسی کم بگذارند» و لزوماً چندین نوع غذا هست و در فرایند مصرف افراد به سراغ

غذاهایی می‌روند که کمیاب‌تر باشند. به طور کلی نظام روزمره دائماً کنترل‌کننده اصل لذت در زندگی روزمره در اینجا به یک نظام رهاشده لذت خواهی افراطی تبدیل می‌شود. مهار غریزه لذت جایش را به یک رهاشدگی غریزه و لذت افراطی می‌دهد.

خصیصه بعدی و مورد اشاره بیرونی و کلیشه‌ای، منطق آهستگی و پیوستگی است. از جهت پیامدهای این جهان‌بینی نظام‌مند و شخصیت پایه فردگرا و محاسبه‌گر در جریان زندگی می‌توان گفت که این شخصیت در حرکت زندگی‌اش دارای منطق آهسته و پیوسته است. به تعبیری استعاری می‌توانم بگویم که نحوه حرکت این‌گونه شخصیت در اصفهان مانند قطار است. قطار نمی‌تواند یک‌باره با سرعت به حرکت درآید و در فاصله دو شهر دور هم بزند. قطار باید راه بیفتاد باید مسیر زیادی را طی کند تا بتواند چند صد کیلومتر برود و در یک مسیر هزاران کیلومتری شاید بتواند دور بزند. این منطق آهسته و پیوسته که جهان را به طور نظام‌مند می‌بیند و در آن همه‌چیز آداب دارد و همیشه محاسبه می‌شود (همه اموری که الآن، آینده و مراحل بعدی وجود دارند) چون به شدت از ناامنی و بی‌نظمی می‌ترسد در نتیجه همه‌چیز را پیش‌بینی می‌کند. این قطار قابلیت خطر هم ندارد. به همین دلیل این‌گونه شخصیتی همیشه در بلند مدت موفق می‌شوند. حتی در صورت شکست، شخصیت پایه به سادگی ناامید نمی‌شود تا وقتی که کنترل دستشان است یعنی به آن نقطه بی‌نظمی نرسیده‌اند به سوی موفقیت می‌روند.

برای این منطق ذهنی فردگرای محاسبه‌گر که ریاضیات نزدیک‌ترین علم به خصیصه‌های آن است، پیامدهای دیگری هم می‌توان برشمرد. روح مذهبی و روح زندگی این شخصیت که بیش از هر جای دیگر متشرعانه است، بیش از هر چیزی به کتاب حلیه المتقین نزدیک است، یعنی یک سیستم پیچیده‌ای که در آن برای همه‌چیز آداب دارد و همه‌چیز تعریف و نظم و سلسله‌مراتب دارد. اگر شیراز را نگاه کنید حافظ می‌شود قدیس آن شهر و تا حدی سعدی می‌شود عارف آن شهر؛ اما در اینجا و برای این‌گونه شخصیتی چنین نیست. قدیس این‌گونه کیست؟ علامه مجلسی است که هزاران رویای قدسی در موردش در میان عامه و مؤمنان سنتی وجود دارد. علامه مجلسی با آن منطق ذهنی اخباری‌گرایانه در اینجا یک قدیس می‌شود و این خودش روح یا شخصیت فرهنگی این مردم را به خوبی نشان می‌دهد.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد نگاهی به یک گونه شخصیتی پایه در شهر اصفهان در حوزه فرهنگی داشته باشیم. البته هدف اصلی مقاله توضیح همه ابعاد این حوزه فرهنگی وسیع و همه شخصیت‌های پایه و مؤلفه‌های آن نبوده است، بلکه تلاش کردیم با توجه به بینشی انسان‌شناختی به یکی از شخصیت‌هایی که به نظر رواج زیادی دارد و شاید الگوی غالب شخصیتی در این حوزه فرهنگی را بسازد اشاره کنیم. قصد این مقاله تعمیم عام فکر و استدلال‌های مطرح‌شده در مقاله یا اثبات و نفی چیزی نبوده است. حداقل می‌توان ادعا کرد

این مقاله به یکی از گونه‌های شخصیتی این پهنه پرداخته است. احتمالاً این مقاله با سنت روان‌شناختی مطالعه شخصیت خیلی هماهنگی نداشته باشد و از نظر محققان آن رشته نامعتبر به نظر برسد. تلاش من تحلیل فرهنگی از آنچه بود که در سطح کنش قابل مشاهده است و در کلیشه‌های فرهنگی ما در مورد این‌گونه شخصیتی در اشکال مختلف بازنمایی یافته است. محور تحلیل سه‌گانه نظم، ترتیب و آداب بود که از دل این منطق جهان‌بینی اصفهانی، ابعاد و خصایص شخصیتی این‌گونه شخصیت در اصفهان به دست می‌آید. ابعادی که نحوه مواجهه یک شخصیت اصفهانی با خودش، دیگران و جهان را سامان می‌دهد. این مواجهه نه تنها مواجهه‌ای شناختی و عقلی بلکه هم‌زمان مواجهه‌ای ارزشی و اخلاقی هم هست. از دل این سه‌گانه نظم و ترتیب و آداب، نه تنها الگویی برای تعریف امور، بلکه الگوهایی برای احساس امور و الگوهایی برای ارزیابی اخلاقی و ارزشی امور هم به دست می‌آید که تلاش شده ذیل ایده خصیصه‌های ناشی از این الگو در متن مقاله مورد بحث قرار بگیرد.

تلاش ما در این مقاله تأکید بر لزوم عدم تعمیم‌های ساده‌سازانه برای تقلیل شخصیت ایرانی به یک کلیت مبهم است. هرچند در یک سطح خردتر این مقاله را می‌توان متهم به تعمیم و ساده‌سازی کرد؛ اما مسئله اصلی آن است که معمای «شخصیت ایرانی» از دل مطالعات خرد و میدانی قابل استخراج است. این مطالعه با همه نواقص خودش تلاشی اولیه بود برای طرحی از این نوع مطالعات.

## منابع

- امیر، آرمین (۱۳۹۶). *ره افسانه زند، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات*.
- ایزدی، علی محمد (۱۳۹۱). *چرا عقب مانده‌ایم؟*، چاپ پنجم، تهران، جامعه‌شناسی مردم ایران.
- باختین، میخائیل (۱۳۸۷). *تخیل مکالمه‌ای*، ترجمه رویا پورآذر. تهران: نی.
- بازرگان، مهدی (۱۳۹۰). *مجموعه آثار، مقالات اجتماعی و فنی*، جلد چهارم، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.
- بنه دیکت، روث (۱۳۷۱). *ژاپنی‌ها دارند می‌آیند*، ترجمه حسین افشین منش، تهران: امیرکبیر.
- بیست و پلاگ (۱۳۷۵). *انسان‌شناسی فرهنگی*، ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی.
- بیمن، ویلیام (۱۳۹۵). *زبان، قدرت و منزلت در ایران*، ترجمه رضا مقدم کیا، تهران: نی.
- پیتر، دلواله (۱۳۸۱). *سفرنامه دلواله؛ شعاع الدین شفا*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ سوم.
- جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۷۱). *خلقیات ما ایرانیان*، باز چاپ، آلمان: نوید.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۵). *پیر بوردیو*، ترجمه: حسن چاوشیان و لیلا جوافشانی، تهران: نی.
- رضاقلی، علی (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی خودکامگی: تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک مار دوش*، چاپ هفدهم، تهران: نی.
- زیگفرید، آندره (۱۳۵۴). *روح ملت‌ها*، ترجمه احمد آرام، چاپ سوم، تهران: فجر.
- سریع القلم، محمود (۱۳۹۲). *فرهنگ سیاسی ایران*، ج ۳، تهران: فروزان روز.
- سریع القلم، محمود (۱۳۹۰). *عقلانیت و توسعه‌یافتگی ایران*، تهران: فروزان روز.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۹). *شرق‌شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ ششم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- علمداری، کاظم (۱۳۸۸). *چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟*، چاپ شانزدهم، تهران: توسعه.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۹۴). *ما ایرانیان*، تهران: نی.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۱). *تاریخ اندیشه‌ها و نظریه‌های انسان‌شناسی*، تهران: نی.
- قاضی مرادی، حسن (۱۳۹۳). *استبداد در ایران*، چاپ ششم، تهران: کتاب آبه.
- قاضی مرادی، حسن (۱۳۸۹). *در پیرامون خودمداری ایرانیان*، رساله‌ای در روانشناسی مردم ایران، چاپ ششم، تهران: نشر کتاب آبه.
- کوش، دنی (۱۳۸۱). *مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی*، ترجمه فریدون وحید، تهران: سروش.
- لیندوم، چارلز (۱۳۹۴). *فرهنگ و هویت*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- معین، محمد (۱۳۸۰). *فرهنگ معین*، تهران: امیرکبیر.
- مید، مارگارت (۱۳۸۸). *آدمیان و سرزمین‌ها*، ترجمه علی اصغر بهرامیان، تهران: نی.
- میرزایی، حسین؛ رحمانی، جبار (۱۳۸۷). «فرهنگ و شخصیت ایرانیان در سفرنامه های خارجی»، *فصلنامه تحقیقات فرهنگی*، سال اول، شماره ۳.
- نراقی حسن (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی خودمانی: چرا در مانده‌ایم*، چاپ نوزدهم، تهران: اختران.
- وبر، ماکس (۱۳۹۵). *مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*، ترجمه احمد صدارتی، تهران: مرکز.
- وٹوقی، منصور؛ میرزایی، حسین؛ رحمانی، جبار (۱۳۸۴). «فردگرایی و جمع‌گرایی ایرانیان از دید سیاحان خارجی»، *مجله مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، شماره ۲.

Kroeber, Alfred L. (1931). "The Cultural Area and Age Area Concepts of Clark Wissler" In Rice, Stuart A. (ed.) (1931) *Methods in Social Science* pp. 248-265. University of Chicago Press, Chicago.

Kroeber, A. L. (1939). *Cultural and natural areas of Native North America*. University of California publications in American archaeology and ethnology.

Wissler, Clark (ed.) (1975) *Societies of the Plains Indians* AMS Press, New York, ISBN 0-404-11918-2, Reprint of v. 11 of *Anthropological papers of the American Museum of Natural History*, published in 13 pts. from 1912 to 1916.